

## حریم زبان فارسی

دکتر حسن حبیبی

گل آدم بسرشتند و به پیمانه زدند	دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند
با من راه‌نشین باده مستانه زدند	ساکنان حرم ستر و عفاف ملکوت
صوفیان رقص‌کنان ساغر شکرانه زدند	شکر آن را که میان من و او صلح افتاد
قرعه کار به نام من دیوانه زدند	آسمان بار امانت نتوانست کشید
آتش آن است که در خرمن پروانه زدند	آتش آن نیست که از شعله او خندد شمع
چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند	جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه
تا سر زلف سخن را به قلم شانه زدند	کس چو حافظ نگشاد از رخ اندیشه نقاب

در شهر سعدی و حافظ و شعرتر فارس سلام گرم خود را نثار شیراز و شیرازیان و ساکنان خاک پارس می‌کنم که به بایستگی و شایستگی از بزرگان جهانی شعر و ادب به ویژه آنان که نام شیراز را در پی اسم خود دارند، قدرشناسی می‌کنند و یاد آنان را بزرگ و عزیز می‌دارند و اگر فرصت شرکت در جلسات تخصصی را می‌داشتیم و بر بضاعت مزاجاتم به عین‌الرضا نظر می‌شد. شاید به جا بود بحثی را درباره‌ی حافظ عزیز مطرح کنم اما این سخن را باید به وقت دیگر گذاشت و در این محفل پر شور و نشاط که مقام و مجال بحث‌های عمومی است، گمان دارم که بی‌مناسبت نباشد تا اندکی درباره‌ی آنچه در دل همه‌ی بزرگان علم و ادب می‌گذشته و بر زبان‌شان جاری می‌شده و قلم‌شان در خدمت آن

بوده است، سخن بگویم. مواظبت همه جانبه از زبان فارسی و مراقبتی دلسوزانه که مبادا این زبان پرمایه و پاک و شیرین دستخوش حوادث بی‌شماری که در کمین آن است گردد. این چنین مباد و بی‌شک خداوند بزرگ و دانا و توانای جان‌آفرین و حکیم سخن در زبان آفرین، چنین روزی را هم در گذشته برای ایران و زبان فارسی نخواست است و هم در آینده، این زبان دوم جهان اسلام را نگاهدار و نگاهبان خواهد بود، اما از ما نیز در پی بیان نگرانی‌های بیش و کم محتمل، مراقبت و مواظبت و نگاهبانی و نگهداری از این میراث کهن و گسترش آن در اقطار جهان با حرکت‌ها و کوشش‌های حساب شده می‌خواهد ما در ایران به دارایی‌های چند گانه‌ای که از گذشته دور داریم، می‌نازیم. قطعاً مدتی طول می‌کشد تا انشاءالله بتوانیم بر دارایی‌های علمی که از این پس به دست خواهیم آورد، بنازیم؛ اما اگر در همین ایام گردش تحولی و تطوری عالم و پیشرفت آن متوقف شود در جهان هر کسی به کسی یا چیزی که دارنده‌ی آن است، خواهد نازید و ما به تاریخ و تمدن گذشته‌ی خود، به دوست‌داری و ارادت و سرسپردن به اهل بیت علیه السلام و زبان فارسی مان می‌توانیم، بنازیم.

در این محفل به گفت‌وگو درباره‌ی حفظ امانتی بس بزرگ که زبان فارسی است و موجب نازش ما در سراسر عالم است، به اختصار می‌پردازیم. با بهره‌گیری از مفاهیم حقوقی به بیان مثالی دست می‌یازم و از دریچه‌ی آن به جولانگاه فارسی گام می‌نهم. باغ موزه‌ای ایرانی را تصور کنید که در باغ بسته‌ی آن انواع درخت‌ها و درختچه‌ها و بهترین گل‌های ایرانی با سلیقه‌ی باغ‌آرایان ایرانی کاشته شده‌اند و برخی از این درخت‌ها و درختچه‌ها و گل‌ها همان‌ها هستند که در قصیده‌ی بلند سعدی آمده‌اند. بنفشه و نرگس، بید و چنار، نسرین، قلم‌گل، لاله و سمن، گل سرخ و خیری و ختمی نیلوفر و بستان‌افروز، ارغوان و سرو و چمن، انگور و انار و نخل و سیب و به و انجیر و ترنج و بادام، نارنج و مانند این‌ها و با همان حال و هوایی که سعدی می‌گوید:

آدمی زاده اگر در طرب آید نه عجب	سرو در باغ به رقص آمده و بید و چنار
زآله بر لاله فروز آمده نزدیک سحر	راست چون عارض گلگون عرق کرده یار
ارغوان ریخته بر دکه خضرای چمن	همچنین است که بر تخته‌ی دیبا دینار
بندهای رطب از نخل فرو آویزند	نخل‌بندان قضا و قدر شیرین کار
تا نه تاریک بود سایه انبوه درخت	زیر هر برگ چراغی بنهند از گلنار
سیب را هر طرفی داده طبیعت رنگی	هم بر آن گونه که گلگونه کند روی نگار

آب در پای ترنج و به و بادام روان      همچو در زیر درختان بهشتی انهار  
گو نظر باز کن و خلقت نارنج ببین      ای که باور نکنی فی الشجر الاخضر نار  
نعمتت بار خدایا زعدد بیرون است      شکر انعام تو هرگز نکند شکرگزار

در میان این باغ شگفت که از همه هنرهای ایرانی بهره گرفته است. این باغ موزه از گروهی برادر و خواهر که به طور مشاء مالک آن بوده‌اند، به گروه بزرگ‌تری از فرزندان پسر و دختر آنها به این میراث رسیده است. اکنون چند تن از این ورثه که در قیاس با شریکان خود در اقلیت به نسبت چشم‌گیر هستند بیش و کم آهنگ آن کرده‌اند که درختان و درختچه‌ها و گل‌های باغ را از بیخ و بن برکنند و اگر اصل بنای کوشک را ویران نمی‌کنند باری در جلوی آن عمارتی به صورت برج با روکاری از سیمان سیاه و پنجره‌های لانه زنبوری از آلومینوم بسازند و جلوی آن، آب نماها و نه‌رهای رابط و فواره‌ها، استخر شنایی تعبیه کنند و اطراف آن نیز چمن آمریکایی یا استرالیایی بکارند و اتاق‌ها را با انواع هنرها و نقاشی‌های فرنگی بیارایند و جمعی از شرکای حاضر در بهت و حیرت فرو رفته و نمی‌توانند سخن به اعتراض به زبان آورند و جمعی از سر درد و آزرده‌گی و ناراحتی زیر لب زمزمه‌ای به اعتراض دارند و گروهی که گاه فریاد بر می‌آورند و گروه بزرگ‌تری هم در شهر و خانه خود نیستند که بتوانند اظهار نظر کنند و گروهی که در صدد انجام چنین شاهکاری هستند، اینجا و آنجا برای آن که کار خود را به آخر برسانند اگر نه از حمایت، از سکوت آمیخته به رضا یا رضامندی صاحبان امکانات یا هموار سازنده راه برخوردارند و اوضاع و احوال آن چنان است که تخریب باغ موزه بدون رضایت حاضران و بدون اطلاع غایبان به دست شرکای متعدد مجتمّل است. بی‌شک بدون رضایت مالکان مشاء چنین کاری امکان‌پذیر نیست و اگر صدایی به اعتراض برآید و شکایتی به دادگستری برود، دادگستری جلوی کار را می‌گیرد؛ اما اگر مالکانی که در اقلیت‌اند در کار خود استوار قدم باشند، راه دیگری را در پیش می‌گیرند. یعنی آن قدر در رسیدگی به باغ موزه کوتاهی می‌کنند که درخت‌ها بخشکد و عمارت در اثر بی‌مبالاتی و رسیدگی نکردن به آن ویران شود، تابلوها آسیب ببینند، فرش‌ها پیوسد و در و پنجره را موریانه بخورد. داستان زبان فارسی در زبان ما به این غم‌باری نیست و اصولاً چنین نگرانی دهشت‌باری را حتی نباید به زبان آورد و یا دل را مشغول آن داشت، اما به هر حال نمی‌توان خاموش بود و نگفت که ممکن است باغ و موزه زبان فارسی در معرض تظاولی هر

چند اندک قرار گیرد. زبان فارسی کنونی، از آن همه‌ی ایرانیان در طول تاریخ هزار و چند صد ساله‌ی آن است. احترام به این مالکیت و موضوع آن یعنی زبان فارسی احترام به تک تک شهروندان و احترام به یکی از حقوق خدشه‌ناپذیر آن‌هاست. البته در این مالکیت مشاء در طول تاریخ هر یک از صاحبان ملک با اجازه جمع دیگری از مالکان و یا با اجازه ضمنی آنها که بر مبنای علل و دلایل گوناگون از قبیل دانشمندی و لغت‌شناسی و شاعری و نویسندگی و زبان‌آوری و زبان‌شناسی و مانند این‌ها استوار بوده است و هست. دست‌کاری‌های مطلوبی کرده و بر دارایی‌های باغ موزه و سرسبزی و خرمی آن افزوده‌اند. فردوسی کاخ بلندی را در این باغ پی فکنده است و نظامی با جادوی سخن خود سحر حلال را در زبان فارسی به نمایش گذاشته است و سعدی با فضل و بلاغت خود صیت سخن فارسی خویش را در بسیط زمین گسترده است و حافظ در این زبان حدیث خویش را سروده و تا حد چین و مصر و اطراف روم رسانده و برای طوطیان هند قند پارسی زبان را فرستاده است. جلال‌الدین مولوی با این زبان، عرفانی را به گستردگی دنیا پراکنده است و ادیبان دیگر چه کارهای معجزه‌آسایی که نکرده‌اند. همه زبان‌ها دارای وظایف چندگانه‌ای هستند که هم‌زاد بشوند در بحث زبان ملفوظ که مورد نظر ماست، این زبان وظایف چندگانه‌ی زیر را به خوبی عهده‌دار است:

- ۱- زبان وسیله ارتباط میان افراد یک جامعه است. با زبان هم نیازهای روزانه و هم حالات عاطفی و احساسی و نفسانی رد و بدل می‌شود.
- ۲- علاوه بر این زبان وسیله‌ای برای انتقال اطلاعات مهم از اطلاعات و تجربه‌های معمولی و نیز اطلاعات و آگاهی‌های پیچیده‌ی علمی است.
- ۳- اطلاعات علمی از طریق خط در روزگار گذشته و از طریق رسانه‌های الکترونیکی و دیجیتالی در عصر ما هم در زمان و هم در مکان قدرت انتشار می‌یابد.
- ۴- وظیفه‌ی دیگر زبان که از آغاز زندگی هر فرد که اعمال می‌شود، ساختن شخصیت انسانی اوست. زبان نزدیک‌ترین، قوی‌ترین، کارآمدترین، مطمئن‌ترین و صادق‌ترین وسیله‌ی ارتباط شخص با خود اوست. آدمی با حدیث نفس و گفت‌وگوی درونی، تقریباً مداوم زندگی می‌کند و وجود و هویت مشخص خود را می‌سازد و باید کاری کرد که زبان فارسی نه تنها بتواند در چهار گوشه‌ی کشور وسیله‌ی ارتباط و ایجاد هویت باشد، بلکه در چهار گوشه‌ی جهان نیز این وسیله‌ی به واقع الهی هیچگاه از دسترس ایرانیان خارج نشود. اکنون اگر بپذیریم که می‌پذیریم زبان وسیله ارتباط و نیز وسیله‌ی کار و زندگی روزانه‌ی مردم است، آیا عالمان و فرهیختگانی که با زبان‌های بیگانه آشنايند، حق دارند در رسانه‌های جمعی اعم از روزنامه‌ها و مجله‌ها

و به خصوص روزنامه‌ها و مجله‌های غیر تخصصی و نیز صدا و سیما که مورد استفاده عموم‌اند، در زبان فارسی که ملک مشاء همگان است، دخل و تصرف‌هایی بکنند و یا دخل و تصرف‌هایی را انتشار دهند که موجب انقطاع ارتباط یا اختلال در دریافت مردم و زندگی آنها شود؟ آیا می‌توان حق مردم را گرفت؟

آیا می‌توان با هوس و میل خود به حقوق مردم یعنی مالکان زبان فارسی تجاوز کرد؟ در گسترده‌گی این تجاوز به حقوق مردم ایران به ویژه باید به ایرانیان پرشماری هم اندیشید که در چهارگوشه‌ی دنیا زندگی می‌کنند و نمی‌توانند در جریان دخل و تصرف‌های روزانه و نسنجیده در زبان فارسی قرار گیرند. نکته‌ی دیگر آن که وقتی می‌گوییم، زبان وسیله‌ی ارتباط افراد است و همگان باید از امکانات این وسیله‌ی ارتباطی آگاهی کافی داشته باشند، نتیجه می‌گیریم حفظ ارتباط کامل بین افراد یک ملت، مثلاً ایرانیان و دیگر فارسی‌زبانان ایجاب می‌کند که در این وسیله‌ی ارتباطی دخل و تصرف‌هایی نشود و دگرگونی راه نیابد. آیا چنین امری عملی است و اصولاً درست است که از تحول و تطور زبان چشم‌پوشیم و از ثبات کامل آن سخن گوئیم؟ واقعیت آن است که ثباتی با این شرایط نه صحیح و نه مصلحت است و نه ممکن است. زبان یک موجود زنده است و تاریخ تحول و تطور زبان فارسی هم نشان می‌دهد که این زبان نیز در طول یک دوره‌ی هزار ساله رشد و نمو کرده است و گسترده و ژرف شده، ظرافت و نازک‌اندیشی‌های فراوانی را در دل خود جای داده است. در طی یک دوره‌ی سرنوشت‌ساز، زبان فارسی به علت انقطاع جامعه‌ی ایران از تحولات علمی و صنعتی جهان در زمینه‌ی مفاهیم و مباحث علمی و صنعتی از زایش بازمانده است، اما صرفاً نگهداری و پاسبانی از میراث کهن زبان فارسی را باید رها کرد و بر اثر هراس از این که ممکن است، گروهی از مردم برخی واژه‌ها را که گزارش‌گر مفاهیم تازه‌اند در نیابند. آیا می‌توان زبان فارسی را از تحول بازداشت؟ و در پاسخ می‌گوییم که نه می‌توان و نه باید از تطور و تحول کناره گرفت، اما باید این تحول و تطور را با نظم و نسقی همراه کرد که ما را از آشوب یا آشفته‌گی و یا قطبی شدن و دیالکتیکی و نیز ابهام و تناقض‌های جدلی‌الطرفین دور بدارد و حرکت به پیش را با نوع اکمال متقابل میان جدید و قدیم و گرایش حتمی به تحول و تطور مثبت را همراه با نظم و نسخ مسندنشین بگرداند. در عین حال باید مراعات حال همه مالکان زبان فارسی را نمود و رعایت صریح و یا ضمنی آنها را خواستار شد. نکته‌ای که در پایان می‌خواهم بیان کنم، این است که شاید بی‌مناسبت نباشد که در این محفل و در برابر روان

شاعران و ادیبان، به ویژه روان لسان‌الغیب حافظ عزیز، دعایی را به نظم که درباره‌ی زبان فارسی است و با تلمیح از قسمت‌های ابتدایی سوره «شمس» همراه است بازخوانم و سخن را به پایان رسانم آیات ابتدایی سوره‌ی «الشمس» به این ترتیب است:

«بسم الله الرحمن الرحيم

و الشمس و ضحیها و القمر اذا تلیها و النهار اذا جلیها و اللیل اذا یغشها و نفس و ما سویها»

خدایا به خورشید گیتی فروز	به پرتو فشانی‌اش در نیمروز
به ماه و به بازی‌گری‌های ماه	که تاریک و روشن کند بزمگاه
به صبح درخشان که بخشد امید	ز دل تیرگی‌ها کند ناپدید
به هنگام شب گاه راز و نیاز	که ره سوی مشکو یار است باز
به بحر معلق بسیط زمین	به پروردگار همان و همین
به جان و به جانی که جان آفرید	خدایی سخن در زبان آفرید
به روح ادیبان این مرز و بوم	که از حد چین تا به اقصای روم
پیام خرد سر دل راز عشق	نشان‌های شهر پرآواز عشق
به نظم و به نثر دری گفته‌اند	در لفظ را بس نکو سفته‌اند
به شعر تر رودکی عزیز	که آمو شد از گفته‌اش مشک‌بیز
به ایمان فردوسی پاک‌زاد	که دل را به مهر علی کرد شاد
به زهد نظامی جادو سخن	سخن‌دان پرورده پیر کهن
به عرفان پرمایه‌ی مولوی	نوابخش نی با دم عیسوی
به پیغام پیر نصیحت‌گذار	امیر سخن سعدی نامدار
به عشقی که حافظ از او نام یافت	به دوری که از گردشش کام یافت
جهان را سراسر ز لفظ دری	عطا کن نشاط زبان‌آوری
فزون کن به عالم شکرخند را	روایی ده این پارسی قند را
سخن‌پروان را همی یار باش	تو خود پارسی را نگهدار باش